

إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ (۴) قَالَ يَا بُنَيَّ لِمَا  
تَفْصُصُ رُؤْيَاكَ عَلَى إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُبِينٌ (۵) وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ  
مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَيُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَعَلَى آلِ يَعْقُوبَ كَمَا أَتَمَّهَا عَلَى أَبَوَيْكَ مِنْ قَبْلُ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبَّكَ  
عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۶) لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ آيَاتٍ لِّلْسَائِلِينَ (۷) إِذْ قَالُوا لِيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَيْنَا مِمَّا نَحْنُ  
عُصْبَةٌ إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (۸) اقْتُلُوا يُوسُفَ أَوْ اطْرَحُوهُ أَرْضًا يَخْلُ لَكُمْ وَجْهُ أَبِيكُمْ وَتَكُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْمًا  
صَالِحِينَ (۹) قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ لَا تَقْتُلُوا يُوسُفَ وَأَلْقُوهُ فِي غَيَابَتِ الْجُبِّ يَلْتَقِطُهُ بَعْضُ السَّيَّارَةِ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ (۱۰)

## روال تحقیق در قرآن

یکسری از دوستان منابعی برای تحقیق در سوره یوسف خواسته بودند. از قضا کار ترتیبی که خیلی ساده‌تر از  
تفسیر موضوعی است؛ چون در تفسیر موضوعی خیلی منبعی وجود ندارد و مبتنی بر تحقیق است ولی برای کار  
تفسیر ترتیبی می‌توان منابع عمده‌ای را جلو گذاشت و بررسی کرد و نتیجه آن را دید. یک روالی که به ترتیب  
بالتر می‌رود بگوییم:

۱- ترجمه

۲- ترجمه آقای بهرامپور

۳- خلاصه تفسیر المیزان

۴- تفسیر نسیم حیات آقای بهرامپور

۵- تفسیر نور آقای قرائتی؛ ایشان به نکات جالبی اشاره می‌کنند.

۶- تفسیر نمونه آقای مکارم

۷- تفسیر المیزان علامه طباطبایی

و بالاتر از تفسیر المیزان به صورت مجموعی تفسیری نداریم، گرچه تفسیر تسنیم آقای جوادی تفسیر محکم‌تر و متقن‌تری هست، منتها تا آیات ۱۷۰ و اندی بیشتر پیش نرفته است!<sup>۱</sup>

## امید به حسن خاتمه

در جلسه قبل فضای کلی بحث خواب گذشت. بعد حضرت یعقوب می فرمایند:

قَالَ يَا بُنَيَّ لَا تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ عَلَىٰ إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ \*

گفتیم از این جا مشخص می‌شود که حضرت یوسف رؤیا دیده و حالت منامیه نبوده. می‌گوید: این رؤیا را برای برادرانت تعریف نکن؛<sup>۲</sup> یعنی طرح و نقشه برایت می‌کشند، طرح و نقشه‌ای! این هم روی حسادت است، حتی اگر بچه پیغمبر باشد! بالاخره آدم است و حسود ولی **إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِخَوَاتِيمِهَا**؛ اعمال با خاتمه‌اش مشخص می‌شود. رمز این که این‌ها به صورت ستارگان دیده شدند همین است که دوتا پیغمبر برای این بچه‌ها استغفار کردند، و داستان خوش خاتمه تمام شده است و خودشان هم اعتراف کردند که **إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ** (۹۷) حتی اگر کسی طرح سر به نیست کردن پیغمبر را داشته باشد، ممکن است خوش خاتمه باشد.

## تفاوت حسد و غبطه

فرق غبطه هم با حسد این است که غبطه این است که شما داری و ان شاء الله من هم داشته باشم و این خوب هم هست. اصلاً خیلی از کارهای آدم با غبطه جلو می‌رود.

اما اگر این نعمت دست شما هست و دست من نیست، بخواهم دست شما هم نباشد، این حسد است که خیلی از ما حسودیم و کجا مشخص می‌شود؟ در **انقطاع نعمت** از طرف مقابل؛ وقتی نعمت از طرف گرفته می‌شود، اگر در ته دل آدم یک شکفتگی ایجاد شد، مشخص می‌شود که این حسد بود نه غبطه! بعضی می‌گویند ما علاقه به پست و مقام و تعظیم نداریم. مرحوم نراقی می‌گویند اگر یک موقعی یک پیشنمازی مدت‌ها در یک روستا دارد نماز می‌خواند، اگر کسی آمد و همه رفتند پشت سر او نماز خواندند، اگر ته دلش گفت: این‌ها چه

آدم‌های خوش استقبال و بد بدرقه‌ای بودند، معلوم است که کل عمرش را داشته بدون **اخلاص** کار می‌کرده و زحمت می‌کشیده! ولی اگر پیش خودش گفت: تا حالا وظیفه ما بود، انجام دادیم، چه خوب که الان ایشان وظیفه ما را دارد انجام می‌دهد. در این صورت معلوم است که در کارش اخلاص داشته. اگر شما را از مسئولیتی برداشتند و گفتید: مگر ما چه مان بود؟ مگر ما چکارتان کرده بودیم؟ اگر در این مود رفتیم، معلوم است به پست و تعظیم و تکریم تعلق بوده. البته در یک حدی کاملاً طبیعی است. این که من محبوب باید باشم و انسان دوست دارد محبوب باشد. کسی هم برای خودش نوشابه باز نکند که من حسود نیستم! هیچ مؤمنی نیست مگر این که حسود است منتها در روایات داریم که **مؤمن حسدش را استعمال نمی‌کند**؛ یعنی حسدش را به کار نمی‌زند و همین باعث می‌شود روحیه‌اش بهتر بشود.

### شیطان با نفس موازی پیش می‌رود

**فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا**؛ این خوابی که تو دیدی اگر تعریف بکنی برایت طرحی می‌کشند طرحی!  
**إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ**؛ می‌خواهد بگوید فقط این‌ها نیستند، یک couple (زوج) این وسط دارد کار می‌کند. نفس از این طرف و شیطان هم از آن طرف دارد معادل نفس دارد کار می‌کند که اگر نفس در حالت اماره باشد، شیطان در حالت اماره است. اگر نفس در حالت تسویل باشد شیطان در حالت تسویل است؛ یعنی شیطان خوراکی را می‌دهد که نفس می‌طلبد که بحث **شئون نفس** ذیل آیه **إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي** (۵۳) خواهد آمد که نفیس و شیطان دقیقاً معادل هم پیش می‌روند. گاهی شیطان امر می‌کند و نفس تسویل می‌کند **بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً** (۸۳) و گاهی دارد **الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمَلَى لَهُمْ** (محمد: ۲۵)؛ شیطان دارد تسویل می‌کند و نفس امر می‌کند. به هر حال این‌ها باید معادل همدیگر پیش بروند. شیطان نمی‌تواند کاری کند که نفس ظرفیتش را ندارد.

**عَدُوٌّ مُّبِينٌ**؛ نه این که خودش آشکار است که عداوتش آشکار است.

اجتباء و برگزیده شدن دارای مراتب است

(۶): وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَيُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَعَلَىٰ آلِ يَعْقُوبَ كَمَا أَتَمَّهَا عَلَىٰ أَبَوَيْكَ مِنْ قَبْلُ ۖ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ ۚ إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ \*

از این رؤیایی که تعریف می‌کند حضرت یعقوب این را برداشت می‌کند که **وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ**؛ پرودگار تو دارد تو را اجتناب می‌کند. اجتناب از ماده **جَبَى** به معنی برگزیدن و گلچین کردن است. با این رؤیایی که دیدی بدان که در آینده قرار است گلچین بشوی.

بعضی از مفسرین **وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ** را به این زدند که می‌خواهد تو را به مقام رسالت برساند. گرچه هر رسولی مجتبی هست ولی این جور نیست که این‌ها مفاهیم مترادفی با هم داشته باشند. اجتناب و گلچین کردن می‌تواند در غیر رسالت هم اتفاق بیفتد؛<sup>۳</sup> اصلاً رسالت حضرت یوسف که یکی از انبیاء خداست شاهد قرآنی دارد ولی برخی از این اجتناب می‌خواهند استفاده کنند که اجتناب چنین معنایی ندارد.

### ایحاء (وحی کردن) بسیار کلی است

بعضی می‌خواهند از آیه ۱۵ این سوره استفاده کنند: **فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ وَأَجْمَعُوا أَنْ يَجْعَلُوهُ فِي غِيَابَتِ الْجُبِّ**؛ وقتی اجماع کردند که او را در چاه بیندازند **وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هَذَا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ**؛ ما وحی کردیم به یوسف که تو به این‌ها کارشان را خبر می‌دهی. می‌گویند از **وَأَوْحَيْنَا** در می‌آید که یوسف نبی است در صورتی که از این آیه در نمی‌آید؛ سن حضرت یوسف هم نمی‌خورد؛ چون ماجرای به چاه انداختنش در ۱۲ سالگی اتفاق می‌افتد و **وَأَوْحَيْنَا** خیلی اعم است؛ چون داریم **وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ** (قصص: ۷) وحی اعم از این است که به صورت جبرئیل وحی شود، یا **الهاماتی** به کسی بشود، حتی داریم **وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ** (نحل: ۶۸)؛ خدا به زنبور وحی کرد. اگر بخواهیم بیانی پیدا کنیم که اشاره به **رسالت** حضرت یوسف بتواند داشته باشد، شاید صریح‌ترین تعابیر این باشد: **وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ ۚ كُلًّا هَدَيْنَا وَنُوحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَىٰ وَهَارُونَ ۚ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ** (انعام: ۸۴) وقتی پیامبران را کنار هم می‌آورد. گاهی

رسماً پیغمبری را معرفی کرده که **إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا**؛ کاملاً معرفی کرده که ابراهیم و ادريس نبی هستند، اما درباره حضرت یوسف اشاره مستقیمی نشده، اما وقتی در زمره انبیاء ذکر می‌شود به نظر می‌آید که نبی باشد.

باز از این بیان صریح تر شاید این آیه ۳۴ غافر باشد: **وَلَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلُ بِالْبَيِّنَاتِ** (غافر: ۳۴)؛ قبل از این خداوند یوسف را با بینات به سوی شما فرستاد **فَمَا زِلْتُمْ فِي شَكٍّ مِمَّا جَاءَكُمْ بِهِ**؛ و شما همواره درباره آن چه او می‌آورد شک می‌کردید **حَتَّى إِذَا هَلَكَ قُلْتُمْ: مَا نَظَرْنَا عَلَىٰ شَيْءٍ مِمَّا جَاءَنَا وَلَا كُنَّا لِنُؤْمِنَ بِهِ** تا زمانی که او از دنیا رفت گفتید **لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ مِن بَعْدِهِ رَسُولًا**؛ خدا بعد او رسولی مبعوث نخواهد کرد. این عبارت شاید نشان دهد که یوسف از انبیاء بوده.

به هر حال می‌خواستیم اشاره کنیم به این که رسالت حضرت یوسف از عبارت اجتناب و ایحاء در نمی‌آید. حالا این چه اجتنابی است؟ بحث اجتناب در آیه ۲۴ سوره یوسف توضیح مفصل می‌خواهد که اجتناب خاص چیست؟

گاهی یک نفر کار بد نمی‌کند من باب این که می‌گوید: **إِنِّي أَخَافُ أَنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ** (یونس: ۱۵)؛ من از قیامت و عذاب می‌ترسم. گاهی اصلاً یک نفر از این فضا خارج است. او دارد برهان رب می‌بیند و کار بد نمی‌کند.

### مخلص از تیررس شیطان خارج است

**وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَىٰ بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ**؛ زلیخا همت کرد به طرف یوسف و یوسف هم اگر برهان رب نبود. بعد دارد **كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ**؛ نمی‌گوید لنصرفه السوء و الفحشاء؛ ما او را از سوء و فحشا باز داشتیم بلکه می‌گویند سوء و فحشا را از او بازداشتیم! **إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ**؛ او از زمره عباد **مخلص** بود، نه **مخلص**. در تعبیر قرآن **مخلص** کسی است که اصلاً از تیررس شیطان خارج است. شیطان اصلاً برای او نقشه نمی‌کشد. اصلاً از **منطقه پروازی شیطان** خارج است. گاهی هواپیما در منطقه‌ای پرواز می‌کند که پدافند می‌تواند بزندشان اما اگر بالاتر برود مثل ماهواره از تیررس خارج است. شیطان هم یک حدی دارد که بالاتر از آن جا منطقه‌اش ندارد و اگر کسی از آن منطقه خارج

شد، دیگر در آن منطقه، تحریک نیست. آن جا اصلاً شیطان ندارد. خود شیطان هم می گوید: **قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ \* إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلِصِينَ** (ص: ۸۳-۸۲)؛ من همه را فریب می دهم مگر عباد مخلص را که به او دسترسی نیست.

این جا اشکالاتی پیش می آید که بعضی چیزها را به ائمه نسبت می دهند. **لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ؛** اصلاً نگذاشتیم سوء و فحشاء به حریم این ها راه پیدا کند. **مقربین و مخلصین** از این فضا خارج اند. و تعبیر متنوعی در قرآن راجع به این هاست: این ها مقام علمی من لدن پیدا کردند. این ها **إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ \* فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ** (قمر: ۵۴-۵۵) هستند. حضرت آسیه یک دعای متواضعانه فشنگی دارد: **رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ** (تحریم: ۱۱)؛ آن «عند» را می خواهد منتها در بهشت؛ یعنی این ها آن مقام را دارند ولی **وَلَمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ** (الرحمن: ۴۶)؛ این ها دو بهشت را کسب می کنند هم بهشت انهار و هم عند اللقاء بودن را کسب می کنند. **بهشت، اندرونی و بیرونی** دارد که منطقه اندرونی در همان منطقه بیرونی است و صریح هم دارد: **إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ \* فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ**، نه این که «وَفِي مَقْعَدِ صِدْقٍ» دو چیز جدای از هم نیستند بلکه این اندرونی آن محسوب می شود که اول باید در منطقه جنات و نهر بیایند و بعد از خدا «فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ» را بخواهند و مثل حضرت آسیه از خدا **مقام عند** بخواهند.

این نوع اجتنائی است که شاید برای حضرت یوسف است.

### تفاوت تأویل رؤیا و تأویل حدیث

(۶): ... **وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ؛** تأویل احادیث هم با تأویل رؤیا فرق دارد. تأویل احادیث کلی تر از تأویل رؤیاست. در تأویل رؤیا باید ببینید اصل رؤیا از کجا بوده. همین که در آخر به **حس مشترک** شما خورده. این که شما چه حقیقتی دیدی که تبدیل به این صورت شده؟! تأویل رؤیا هم به روحيات شخص کاملاً مرتبط است. این طور نیست که یکسری قواعد کلی بی پروبرگرد داشته باشد.

اما تأویل احادیث فقط به معنای گفتن نیست. یک معنایی اعم از گفتن دارد. احادیث حتی به معنی **وقایع** است. حَدَّثَ به معنی «اتفاق افتاد» است **لَا تَدْرِي لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا** (طلاق: ۱)؛ تا بعد از این چه اتفاق افتد. تأویل احادیث؛ یعنی اگر این واقعه و برهه سیاسی را به شما بدهند، می‌فهمی قبلش چه بوده! مثلاً اگر شما فیلم بین حرفه‌ای باشید و به آثار این کارگردان شناخت داشته باشید، وقتی فیلمی می‌بینید، می‌توانید تأویل بکنید؛ یعنی می‌دانید از کجا شروع شده حتی اگر وسط فیلم برسید؛ چون **نوع فکر** این کارگردان را می‌شناسید؛ لذا اگر ۱۰ دقیقه از فیلم را به شما بدهند شما اول فیلم را می‌فهمی؛ یعنی واقعه را اول و برگشت می‌دهی که این واقعه از کجا شروع می‌شود و به کجا منتهی می‌شود.

خیلی از مفسرین تأویل احادیث را به تأویل رؤیا معنی کرده‌اند که این نیست! تأویل حدیث اعم از تأویل رؤیاست که شما این قدرت و قابلیت را پیدا بکنی که نظام الهی را بشناسی. کسی که تأویل حدیث بلد است این را بلد است. آیات الهی را می‌شناسد. اگر ۲۵ سال انقلاب را به او بگویی قبل و بعدش را به تو می‌گوید که بعداً چه اتفاقاتی می‌افتد. این فقط شم سیاسی نیست بلکه شم کارگردان را باید داشته باشی که کارگردان چگونه فیلم می‌سازد؛ یعنی اگر شما ذهن کارگردان را داشته باشی می‌توانی بگویی بعد فیلم چه می‌شود؛ مثلاً شما با یک کارگردانی کار کرده‌ای می‌بینی این جووری تمام نمی‌کند ولی خدا بارها گفته ما وقایع را چه جووری تمام می‌کنیم. چه جووری شروع می‌کنیم. چه جووری مؤمن را اذیت می‌کنیم: اول اذیت می‌کنیم وسط که برسد ول می‌کنیم و با یکسری توفیقات او را همراهی می‌کنیم، دلش را خوش می‌کنیم، بعد باز دوباره اذیتش می‌کنیم؛ یعنی اگر شما مقداری با **کارگردانی خدا** آشنا بشوید، وقتی قرآن بخوانید موضع خودتان را گم نمی‌کنید.

### اگر همه عالم علیه تو توطئه کنند خدا کار تو را پیش می‌برد

الان این آیات در کجا دارد به پیغمبر نازل می‌شود؟ در مکه‌ای که همه عوامل دارد علیه پیغمبر به قیام و قوام برخاسته و دارد می‌گوید: ای پیغمبر یوسف را یادت نرود! یکی از محورهای اصلی داستان یوسف این است که همه توطئه بکنند که یک کاری علیه فکر تو بکنند ولی خدا کار خودش را پیش می‌برد! تو را یاری می‌کند و

**توطئه‌ها** را خنثی می‌کند و در آخر **وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ (۵۶)**؛ ما با این ترتیب به یوسف مکننت می‌دهیم؛ یعنی وقتی می‌خواهیم یوسف بسازیم از این بستر می‌سازیم و به پیغمبر در **شرایط بحرانی** خطاب می‌کند که ما یک یوسف را از چاه درآوردیم و مکننت دادیم؛ یعنی همین اتفاق‌ها دارد برای پیغمبر هم می‌افتد.

### اتمام نعمت تعبیر بلند و بالایی نیست

حالا کارگردانی خدا از کجا معلوم است؟ خدا در قرآن کارگردانی خودش را در وقایع گفته.

(۶): ... **وَيَتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَعَلَى آلِ يَعْقُوبَ كَمَا أَتَمَّهَا عَلَى أَبَوَيْكَ مِنْ قَبْلُ إِنْبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ**

**حَكِيمٌ**؛ نعمتش را بر تو و بر آل یعقوب تمام می‌کند. اتمام نعمت هم تعبیر خیلی رشد دار و بلند و بالایی نیست، حتی درباره سرائیل (شلوار) می‌گوید: **سَرَابِيلَ تَقِيكُم بَأْسَكُمْ كَذَلِكَ يُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ** (نحل: ۸۱)، ولی این‌جا از باب این‌که دو تا از پیامبران را دارد یاد می‌کند، شاید به این قرینه بگوییم به اعتبار مجموع نعمت‌هایی که به حضرت یوسف داده شده، تعبیر بلندی است. **إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ**؛ بعد هم نگو چرا خدا این نعمت‌ها را به یوسف می‌دهد؟ چرا او را گلچین کرده؟ پروردگار تو هم می‌داند چه کار می‌کند و هم این کار را با حکمت و محکم انجام می‌دهد. من باب **اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ** (انعام: ۱۲۴)؛ خدا می‌داند رسالتش را کجا بگذارد. گرچه به رسالت رسیدن خارج از حوزه اختیار بشر است و کسی در حوزه خودش به رسالت نمی‌رسد، ولی در حوزه خودش به اجتناب می‌تواند برسد و کسی که یواش یواش جلو بیاید، خودش خواهد فهمید که خدا دارد یک کارهایی با او می‌کند و این بی‌برو برگرد است. اگر پایش را بگذارد و جلو بیاید، می‌فهمد که خدا خودش دارد یک برنامه‌ریزی‌هایی برای او می‌کند، ضمن این‌که اذیت می‌شود، ممکن است برایش مشکل اقتصادی پیش بیاید و اتفاقاتی برایش بیفتد. همه این‌ها هست ولی خودش هم می‌فهمد که یک اتفاقاتی **خارج از برنامه‌ریزی** ذهن او دارد می‌افتد. خدا دارد او را اجتناب و گلچین می‌کند. وقتی هم که او را گلچین می‌کند او را اذیت می‌کند. **وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ**؛ این مکننت با اذیت کردن همراه است.

(۷): **لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ آيَاتٍ لِلِّسَّائِلِينَ**

این جا فراز دیگری از داستان شروع می‌شود و از این جا به صورت جدی در داستان فرو می‌رود. می‌گویید: در داستان یوسف و برادرانش آیاتی است برای پرسش کنندگان. برخی از مفسرین گفته‌اند: این می‌خورد به آن جریانی که یهودی‌ها آمدند ببینند او واقعاً پیامبر است؟ و می‌خواستند پیامبر را ضایع کنند گفتند: اگر پیغمبری بگو آیا جریان یوسف را بلدی؟ و بعد پیامبر بگوید: نه! من آن جا نبودم و بلد هم نیستم، اما پیامبر هم داستان یوسف را گفت و خدا هم به پیامبر می‌گوید این حرف‌ها از خودت نبود، ما به تو یاد دادیم (خدا جابجا این مطلب را می‌گوید حتی در جاهایی که هیچ ربطی ندارد؛ مثلاً دارد داستان مسیح را در آل عمران بیان می‌کند، وسط آن می‌گوید: **ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ (۴۴)**؛ این‌ها اطلاعات غیبی‌ای است که داریم به تو می‌گوییم و تو آن جا نبودی. انتهای این سوره هم باز همین را می‌گوید که این‌ها را ما به تو یاد می‌دهیم و تو این‌ها را از پیش خودت بلد نیستی)

### خداوند به همه روزی می‌دهد به شرط تقاضا

تعبیر سائلین تعبیری راجع به پرسشگری و درخواست و تقاضا است، چه درخواست با زبان انجام شده باشد،

چه **تقاضای فعلی** باشد. برای فهمیدن بهتر آیات **لِلسَّائِلِينَ** سوره فصلت آیه ۱۰: ص ۴۷۷ را بیاورید:

**قُلْ أَنتُمْ لَنْتَكْفُرُونَ بِالَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ وَتَجْعَلُونَ لَهُ أَندَادًا ذَلِكَ رَبُّ الْعَالَمِينَ؛** دارید کافر می‌شوید به

کسی که زمین را در دو مرحله (نه در دو روز. یوم در قرآن به معنی مرحله است) و دارید برای او نَدّ و شریک

می‌گذارید **وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ مِنْ فَوْقِهَا؛** در روی زمین دارد کوه‌هایی استوار می‌کند **وَبَارَكَ فِيهَا؛** و در آن زمین

دارد خیر و برکت می‌گذارد **وَقَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ؛** و در چهار مرحله (چهار فصل) روزی مردم را تقدیر

می‌کند **سَوَاءً لِلسَّائِلِينَ؛** هرکس که تقاضا داشته باشد و **اهل جد و جهد** و کوشش و تلاش باشد؛ یعنی هرکس

تقاضای فعلی روزی داشته باشد، نه این که فقط دعا کند. سائل در این جا برای کسانی نیست که زبانی دعا

می‌کنند، بلکه کسانی که **طالب روزی** هستند و دنبال روزی می‌روند، خدا روزی‌شان را می‌دهد. **سَوَاءً** هم به این

معنا نیست که همه را به اندازه هم روزی می دهد! بلکه این معنا در می آید که به همه روزی می دهد، به شرط تقاضا.

### سوره یوسف: ترسیم مسیر رشد برای همه

در داستان یوسف هم هر کس سؤالی بکند؛ مثلاً کسی بخواهد به مقام مخلصین برسد، یا می خواهد نکات علمی بفهمد و ذهنش را پر کند، یا می خواهد در مرحله یک مؤمن عادی باقی بماند، یا می خواهد مؤمن حسابی باشد و به مقاماتی که یوسف رسیده برسد، هر کس چنین تقاضاهایی دارد در این سوره آیاتی برای او هست. واقعاً می تواند کسی با این سوره رشد کند.

### عاطفه و بی تابی منافاتی با مقام رضا ندارد

سؤالی که در آیه قبل پیش می آید این است که اگر واقعاً حضرت یعقوب راجع به حضرت یوسف دارد چنین پیش بینی ای می کند و آخر و عاقبتی این چنینی پیدا می کند، که **وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رُبُّكَ وَيَعْلَمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَبِئِمَّتِهِ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ** چرا اینقدر برای یوسف گریه و بی تابی می کند؟

از آیه ۸۴ همین سوره نگاه بکنید

وقتی برادرشان بنیامین را هم به باد می دهند، پیش پدرشان می آیند، حضرت **وَتَوَلَّى عَنْهُمْ**؛ از آن ها رو برگرداند **وَقَالَ يَا أَسْفَىٰ عَلَىٰ يُوسُفَ**؛ با این که این ها می گویند بنیامین را ما به باد دادیم حضرت یعقوب یاد یوسف می افتد **وَأَبْيَضَتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ**؛ به قدری برای یوسف گریه کرد که چشم هایش از حزن سفید شد در حالی که کظم خود را فرو می خورد.

جالب است که خدا به همین حضرت یعقوب نابینا می گوید: **وَيَعْقُوبَ أُولَى الْأَيْدِي وَالْأَبْصَارِ** (ص: ۴۵)؛ دست

داشتن و چشم داشتن به این دست و چشم نیست. معنا ندارد که یکسری حضرات انبیاء را بگوید و بگوید این ها

دست و چشم دارند! این را که همه دارند! مهم این است که باطن آدم چشم داشته باشد و الا چشم ظاهر را که حیوانات هم دارند.

قَالُوا تَاللَّهِ تَفْتَأُ (همیشه) تَذُكُرُ يُوسُفَ حَتَّى تَكُونَ حَرَضًا أَوْ تَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ (۸۵)؛ به خدا سوگند که تو این

یوسف را خیلی یاد می کنی که نزدیک است مریض بشوی یا بمیری! آخر چقدر می گویی یوسف یوسف؟

قَالَ إِنَّمَا أَشْكُو بَثِّي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ (۸۶)؛ می گوید: شرح این درد و غم و حزن

خودم را به سمت خدا می برم. من یک چیزی می دانم که شما نمی دانید.

حضرت یعقوبی که این جوری در فراق یوسف گریه می کند اولاً هیچ موقع نمی گوید یوسف از دست رفته

است! لذا وَلَمَّا فَصَلَتِ الْعِيرُ قَالَ أَبُوهُمْ إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْلَا أَنْ تُفَنِّدُونِ (۹۴)؛ وقتی کاروان راه می افتد

می گوید: اگر مرا به ساده لوحی متهم نکنید و نگویید داری خیالات می کنی، حس من یک چیزهایی دارد به من

می گوید و همین الان دارد بوی یوسف می آید.

وَلَمَّا فَصَلَتِ الْعِيرُ معنی باطنی دارد؛ یعنی به محض این که شما از منطقه خودتان کنده شوید، دیگر بو می آید؛

یعنی آن چیزها احساس می شود، فقط ممکن است به خوش خیالی متهم شوید!

همیشه زبان حالش این است که یوسف از من دور است، پس چرا اینقدر گریه می کند؟ این به خاطر عاطفه

اوست. ما راجع به انبیاء چه فکری کرده ایم؟ اینها **خدای عاطفه** اند. حضرت پیامبر هم وقتی پسرشان ابراهیم به

رحمت خدا می رود، خیلی سر قبرش گریه می کنند و اصحاب می پرسند چرا اینقدر گریه می کنید؟ حضرت

جواب جالبی می دهند: تَدْمَعُ الْعَيْنُ وَتَحْزَنُ الْقَلْبُ وَلَا نَقُولُ إِلَّا مَا يَرْضِي رَبَّنَا؛ چشم گریه می کند و قلب محزون

می شود ولی چیزی نمی گوییم خدا را ناراضی کنیم.

### تفاوت عاطفه و ضعف نفس

اصلاً اگر عاطفه، این ملاط نرم، نباشد سنگ روی سنگ بند نمی شود! در دنیا با قانون که نمی شود زندگی

کرد. شما بیایید یک زندگی خانوادگی با قانون بکنید، من اینقدر وظیفه دارم، تو اینقدر وظیفه داری، اصلاً

حالتان به هم می خورد از زندگی! زندگی روی عاطفه می چرخد، البته گاهی ما ضعف نفس را به حساب رأفت و عاطفه می گذاریم! این که خداوند در آیات ابتدایی سوره نور می فرماید: **الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ؛** این دو نفر خطاکار را صدضربه شلاق بزنید **وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ** **الْآخِرِ؛** اگر به روز جزا ایمان دارید این جا رأفت به کار نبرید.

کسی که این جا نمی زند، دچار **ضعف نفس** است، نه دارای **عاطفه مثبت!** کسی که مرغ جلوی سر می برند ناراحت می شود، ولی از کنار فقر فقرا راحت رد می شود، این دچار ضعف نفس است. البته از احوالات علامه می گویند که ایشان می گفتند ما این مرغ و خروس ها را نمی کشیم، این ها به مرگ طبیعی می میرند؛ چون روایت داریم که حیوانات خانگی را که خودتان پرورش داده اید نکشید، این ها مثل خانواده شما هستند. مثلاً این ها را بفروشید؛ چون کشتن مرغی که از جوجه بودن داشته اید، برای خود آدم بد است و این با کار تجاری فرق دارد. فرق عاطفه و ضعف نفس «أَذَقُّ مِنَ الشَّعْرِ»؛ از مو باریک تر است. علامه سر قبر خانش به قدری گریه کردند که شاگردانشان اعتراض کردند که ما صبر را باید از شما یاد بگیریم، چرا اینقدر گریه می کنید؟ همین جواب پیغمبر را دادند، گفتند: من راضی ام به رضای خدا ولی دلم می سوزد. ۵۰ سال با هم خاطره داریم ولی ما اگر یک جای بدنمان زخم شود از عالم اول، ملائکه شروع می کنیم به فحش دادن تا پایین! این درست نیست و الا عاطفه داشتن ویژگی خوبی است.

(سؤال) هر مجتبایی مخلص نیست؛ مثلاً میوه ها تا رسیدن به دست ما چند مرحله دست چین شده. یک جا کشاورز دست چین می کند. یکسری همان اول می رود که لواشک بشود. بعد می بینید خود میوه فروش هم آن را سه قسمت می کند. این ها همه مراحل اجتناب است و حالا بستگی دارد ما در کدام مرحله اجتناب شده باشیم! این هم مقول به تشکیک است و مراتب دارد. یک مرحله خاص و خیلی ویژه از اجتناب هم مخلص شدن است و گاهی این ها باید از اصلا ب شامخه و ارحام مطهره باشند؛ یعنی یک رحم درستی این ها را یاری بکند. این نطفه باید از مسیر خاصی عبور داده شود و البته یک کار خاصی هم با این ها داشته اند! و این هم منافاتی با اختیار

ندارد و این‌ها کاملاً با هم قابل جمع است. این‌که صحنه‌های زندگی شما تنظیم شده است با اراده شما منافات ندارد که بحث آن مفصل است.

## محبت قلبی و ابراز محبت

### اجرای عدالت در ابراز عدالت است

(سؤال) محبت کردن ارادی نیست اما ابراز محبت **ارادی** است. از مادرها بپرسید که کدام بچه‌تان را بیشتر دوست دارید؟ به هر جهت یکی از بچه‌ها را بیشتر دوست دارد. این محبت که ارادی نیست و البته ملاک دارد اما آن چیزی که ارادی است ابراز محبت است. در این بخش است که از دست آدم در می‌رود؛ یعنی خود بچه‌ها بعضاً می‌دانند که مامان این را بیشتر دوست دارد. با این‌که مادر خیلی خودش را کنترل کرده.

وجه الجمع بین این‌جور آیاتی که آمده **فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً** (نساء: ۳) اگر نمی‌توانید عدالت بین همسرانتان برقرار کنید، یک زن بیشتر نگیرید. حالا شما این را بگذارید صغرای یک قیاس که اگر نمی‌توانید یکی! در همان سوره نساء دارد **وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ وَلَوْ حَرَصْتُمْ** (۱۲۹)؛ هرچقدر حرص بزنید و کوشش بکنید، نمی‌توانید بین زنانتان عدالت برقرار کنید. حالا جمع بین این دو آیه چه می‌شود؟ این‌که یک زن بیشتر نگیرید. پس آن آیه مثنی و ثلاث و رباع یعنی چه؟ گفته‌اند: این‌که نمی‌توانید محبت‌های قلبی است، حتی در قلب مادر نمی‌تواند بین دو تا بچه یک جور محبت ایجاد بشود. **اجرای عدالت** در ابراز عدالت است؛ یعنی یک امیر المؤمنینی پیدا شده که در خانه همسرانش حتی به اندازه هم وضو می‌گیرد؛ یعنی وقتی در این خانه وضو می‌گیرد می‌داند در این خانه وضو هم گرفته و وقتی به خانه دیگری می‌رود آن‌جا هم وضو می‌گیرد و این ابراز عدالت است

یوسف و بنیامین از یک مادر بودند به نام راحیل. ضمن این‌که این دو تا کوچک هستند و برادران دیگر بزرگ هستند و شاید همین کوچک بودن این‌ها خودش یک رقت قلبی ایجاد می‌کند و هم این‌که حضرت یوسف زیبا هم هست و این تأثیر دارد و هم این‌که از او حضرت یعقوب چیزهایی می‌داند که این‌ها از آن غافلند و این‌ها در

مقام ابراز هم تأثیر می‌گذارد هم در ناحیه مثبت و هم در ناحیه منفی. بعضی شاگردها برای معلم سوگلی هستند حتی اگر در عدالت دقت کند. به من اعتراض می‌کردند در نگاه کردنتان فرق می‌گذارید. خوب این دیگر از حد اراده خارج است.

در قسمت منفی هم آیه دارد: **قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَمَا تَخْفَىٰ صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ** (آل عمران: ۱۱۸)؛ بغض از لابلای کلمات این‌ها بیرون می‌زند با این‌که می‌خواهند مخفی کنند و آن چیزی که در سینه‌هایشان نگه داشتند خیلی بدتر است. کسی که با آدم سر ناسازگاری دارد هرچقدر هم تعارف می‌کند، کلماتی این وسط هست که معلوم است دارد نیش می‌زند ولو این‌که خودش را کنترل کند.

امیر المؤمنین در نهج البلاغه می‌گوید: **مَا أَضْمَرَ أَحَدٌ شَيْئًا إِلَّا ظَهَرَ فِي فَلَتَاتِ لِسَانِهِ، وَصَفَحَاتِ وَجْهِهِ؛** کسی نمی‌تواند خودش را مخفی کند الا این‌که از فلتات لسانش مشخص می‌شود. در نوع نگاهش معلوم است که با آدم مشکل دارد. پس اگر بین یوسف و برادران این فرق گذاشته می‌شود، این فرق طبیعی است.

### ملاک تحویل گرفتن خدا کسی را!

(۸): **إِذْ قَالُوا لِيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَيْنَا مِنََّا وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ؛** این محبت بیشتر حضرت یعقوب به یوسف را دیدند و چون انسان طالب محبت است، محبت می‌خواهد. اگر کسی از صحنه محو شود و دچار دپرس و استرس بشود مقداری طبیعی است. انسان باید در یک جمع‌هایی قرار بگیرد که به او محبت بشود. انسان طالب محبت است هرچقدر هم که بگوید من نیستم. اگر در جمعی کلاً محو بشود، اگر مشکل‌دار شد، اوقات تلخ شد، مقداری طبیعی است.

گیر در این جاست که می‌گویند: **وَنَحْنُ عُصْبَةٌ؛** ما یک گروه هستیم. ما تعصبی هستیم. ما حزبایم، همبسته‌ایم، وابسته‌ایم. ملاک این‌که پدر ما باید ما را تحویل بگیرد این است که **وَنَحْنُ عُصْبَةٌ**

ببینید گاه و بیگاه قرآن می‌رود روی **ملاک‌ها** و **پارامترها** که ما گروه هستیم، ما پول داریم، ما بچه زیاد داریم، ما نیرومندیم، در صورتی که ملاک‌های خدا این نیست. این‌ها می‌گویند: چون **وَنَحْنُ عُصْبَةٌ** ما باید پیش پدرمان

محبوب‌تر می‌بودیم. ما را که این‌قدر خوب کار می‌کنیم، چرا ما را این‌جوری تحویل نمی‌گیرد و حال آن‌که ملاک تحویل گرفتن خدا و یعقوب و این سیستم یک چیز دیگر است.

در داستان طالوت هم این هست **وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلَكًا**؛ حالا که می‌گویید می‌جنگیم خدا طالوت را فرستاد. تا می‌گوید فرمانده لشکر شما طالوت است، حرف‌ها شروع می‌شود **قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ**؛ چرا ما به فرماندهی سزاوارتریم؟ چون او پول ندارد. بعد خدا **ملاک واقعی** فرماندهی لشکر را معرفی می‌کند: **قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ**؛ او هم جسمش قوی است و هم علمش! مال که ملاک نیست!

باز در سوره کهف آیه ۳۲ می‌بینید در آن تصویر رویایی که از یک نفر یاد می‌کند که خدا به او دو تا باغ داده **مَثَلًا رَجُلَيْنِ جَعَلْنَا لِحَدِيثِهِمَا جَنَّتَيْنِ مِنْ أَعْنَابٍ وَحَفَفْنَاهُمَا بِنَخْلٍ وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمَا زُرْعًا**، که اصلاً این تصویر را می‌شود نقاشی کرد: دو تا باغ انگور که دو ر آن با نخل پوشیده شده و فاصله بین آن هم یک کشتزار است و یک رودی هم از وسط این‌ها رد می‌شود. **فَقَالَ لِمَالِكِهِ وَهُوَ يَحَاوِرُهُ أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا وَأَعَزُّ نَفَرًا**؛ وقتی می‌خواهد فخر بفروشد می‌گوید من مالم زیاده‌تر است و نیرومندتر هم هستیم. امکانات و پول و تشکیلات و قدرت و ثروت دارم و با همین به این‌جا می‌رسد که **وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَلَئِنْ رُودَتْ إِلَى رَبِّي لَأُجِدَنَّ خَيْرًا مِنْهَا مُنْقَلَبًا**؛ اصلاً فکر می‌کنم که روز قیامت نیست. اگر هم باشد ما وضعمان این‌جا خوب است، آن‌جا هم خوب است. الحمدلله هم دنیا داریم و هم آخرت. **خَيْرًا مِنْهَا مُنْقَلَبًا**؛ از این‌جا باحال می‌رویم یک‌جا باحال‌تر! این‌جور ملاک‌ها قرار گرفته است. باز در سوره سباء همین است که **وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ** (۳۴)؛ ما به این رسل کافریم! چرا؟ چون ما اکثر اموالا و اولادا هستیم. این ملاک‌ها **ملاک‌های شیطانی** است. این همان حرفی است که شیطان هم زد که وقتی به او گفتند: **قَالَ مَا مَنَعَكَ آلَا تَسْجُدُ إِذْ أُمِرْتَ**؛ چه شد که سجده نکردی؟ **قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ**؛ من از او بهترم! چرا؟ **خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ** (آل عمران: ۱۲)؛ من از آتشم و او از گل است، پس من بهتر از او هستم.

این برادران یوسف هم دلیلشان همین است **وَنَحْنُ عُصْبَةٌ**؛ ما یک گروهیم. چون ما یک گروه هستیم بیشتر باید ما را تحویل می گرفت. **إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ**؛ ببینید وقتی ملاکها عوض می شود حتی پدری را که پیغمبر هم هست در گمراهی آشکار می بینند که او در ابراز محبتها دارد اشتباه می کند.

**(۹): اَقْتُلُوا يُوسُفَ أَوْ اطْرَحُوهُ أَرْضًا يَخْلُ لَكُمْ وَجْهُ أَبِيكُمْ وَتَكُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ**

می نشینند جلسه می گذارند. یکی می گوید: این یوسف را یا بکشید یا جایی بیندازیدش تا صورت پدرتان به سمت شما شود و دیگر به شما پردازد و بعدش آدم های خوبی بشوید! این هم حرف شیطان است. شیطان با آدم همین کار را می کند. چون اینها می دانند این کار بدی است، شیطان می گوید: این کار را بکنید ولی باب توبه باز است **وَتَكُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ**؛ بعدش بروید برای خودتان قوم صالحی بشوید. این کار شیطان است که می گوید: تو قدم اول کار بد را بردار بعداً هم توبه کن! در صورتی که نمی دانیم که وقتی قدم اول بد برداشته شود، این خودش عقبه آدم می شود.

### گناهان قبلی زمینه برای لغزش های بعدی

در آیه ۱۵۵ آل عمران نکته جالبی که قرآن می گوید این است که آنهایی که در اُحد کم آوردند: **إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ**؛ کسانی که در اُحد موقع تلاقی کم آوردند و پشت کردند می دانید به خاطر چه بود؟ **إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا**؛ به خاطر کارهایی که قبلاً کرده بودند شیطان در صحنه لغزندشان؛ یعنی در بزنگاه آنها را لغزند چرا؟ به خاطر کارهایی که قبلاً کردند. این که می گویند گناه ذنب است برای این است که مثل دنباله آدم را همراهی می کند. این طور نیست که کسی بگوید من این کار را می کنم و توبه می کنم! این ایده رسمی و آشکار شده شیطان است. اینها خودشان می دانند که کشتن کار بدی است و هم آن کسی که این پیشنهاد را می دهد؛ برای همین با این تسویل می آید؛ یعنی زینت می دهد و بدانید که خدا نمی گذارد کسی از راه حرام به هدفش برسد! ممکن است در یک مقطعی هدف او را تأمین بکند، لذا اینها رفتند یوسف را سر به

نیست بکنند تا **يَخْلُ لَكُمْ وَجْهَ أَبِيكُمْ**، ولی بدتر شد. دیگر یوسف شد شب و روز حضرت یعقوب و دائم وای یوسف وای یوسف!

### پیشرفت باطل مقطعی است

بدانید خدا به صورت مقطعی می‌گذارد به یک هدفی برسید، ولی به صورت کلی نمی‌گذارد به اهداف برسید! و این جریان حق و باطل است که **فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً** (رعد: ۱۷)؛ بالاخره خدا کف را کنار می‌زند **كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ** (همان) اگر کسی با جریان حق پیش نیامد، حتی اگر ظاهر حق باشد اما باطن قلوبهم شتّی (قلبهایشان پراکنده) است. باطل متحد نمی‌شود. و این تفرقه هم در این دنیا و هم در آن دنیا ظهور می‌کند. می‌شود این را ببینید که به صورت مقطعی چند تا کشور می‌توانند علیه جریان کلی حق بایستند و با هم هم‌پیمان شوند، می‌شود به صورت مقطعی کار جلو برود، اما به صورت کلی و در یک فرایند بزرگتری کار جلو نمی‌رود و حق همیشه پایدار باقی می‌ماند.

(سؤال) یک عده می‌گویند شیطان به صورت یکی از این برادران ممثل شد و این طرح را داد و اشکالی هم ندارد کمالین که اشکالی ندارد که بگوییم یکی از همین برادران این نظر را داد و شاید می‌خواستند خودشان این کار را نکنند! چون در آیه بعد دارد:

### تبدیل طرح باطل به بهترین طرح

(۱۰): **قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ لَا تَقْتُلُوا يُوسُفَ وَالْقَوْهَ فِي غِيَابَتِ الْجُبِّ يَلْتَقِطُهُ بَعْضُ السَّيَّارَةِ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ \***

یکی از این برادران می‌آید طرح را به نحو هنرمندانه‌ای از آن حالت خیلی خرابش در می‌آورد. این خودش یک درس است که گاهی شما می‌توانید یک طرح را کلاً باطل بکنید و گاهی یک طرح را نمی‌توانید باطل بکنید و گاهی می‌توانید یک طرح بدل بزنید که بهترین طرح بشود! برادران یوسف هم که همه یک جور نبوده‌اند! **قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ لَا تَقْتُلُوا يُوسُفَ**؛ یکی از این‌ها می‌گوید: یوسف را نکشید و یک طرح سه

مرحله‌ای می‌دهد که عملاً با این کار جان یوسف را دارد نجات می‌دهد و می‌گوید: **وَأَلْقُوهُ فِي غَيَابَتِ الْجُبِّ؛** جب یعنی چاه، غیابت؛ چاه‌هایی که برای آب می‌کنند، در طول چاه یک گودی وجود دارد که می‌تواند کسی در آن پناه بگیرد، پس اولاً او را در چاه بیندازید، ثانیاً در چاه غیابت‌دار بیندازید، ثالثاً در چاهی بیندازید که سر راه کاروان‌ها باشد که **يَلْتَقِطُهُ بَعْضُ السَّيَّارَةِ** بعضی از کاروان‌ها به او برخورد بکنند و بتوانند بگیرندش **إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ** اگر می‌خواهید یک کاری بکنید! منظورش این است که من که می‌گویم نکنید.

این «ان کنتم» ها در آیات مثل **وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّنْ مِّثْلِهِ** وادعوا شهداءکم **مِن دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ** (بقره: ۲۳)؛ به این معنا نیست که اگر راست می‌گویید این کار را بکنید بلکه به این معناست که شما راست نمی‌گویید! نمی‌توانید بیاورید **إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ؛** یعنی راست نمی‌گویید، **إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ** هم؛ یعنی لا تفعلوا.

و این هم کار جالبی است که شما اگر نمی‌توانید طرحی را باطل کنید لا اقل آن را به **طرح بدل** و بهترین طرح تبدیل کنید. این طرح این برادر هم **طرح عالمانه**‌ای بوده و حرفش هم جلو می‌رفته و همین طرح هم اجرا می‌شود. لذا خیلی وقت‌ها کسانی آدم‌هایی را برای کاری جلو می‌اندازند ولی خودشان جلو نمی‌روند.

یک نکته در **إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ**: این که خیلی وقت‌ها آدم به دلیل ارتباط زیاد با عالم، پیغمبر، قدر آن‌ها را نمی‌داند و این خیلی از خطراتی است که مذهب‌یون را تهدید می‌کند که در روایت داریم: **أَزْهَدُ النَّاسِ بِالعَالِمِ بَنُوهُ، ثُمَّ قَرَابَتُهُ ثُمَّ، جِيرَانُهُ؛** بی‌رغبت‌ترین آدم‌ها نسبت به عالم بچه‌های آنان هستند و این مطلب مسلمی است که آدم این را می‌بیند. من هم در تهران و هم در قم در دبیرستان درس می‌دادم. در قم بچه‌آخوند زیاد بود که اتفاقاً از همه کمتر همین‌ها گوش می‌دادند! و کمتر از همه دل می‌دادند! این یک مشکلی است که باید یک جوری حل بشود. دلیلش هم همین است که این عالم نزدیک است و می‌گویند: این که بابای خودمان است! البته گاهی عالم رعایت نمی‌کند و در بیرون خیلی خوب است اما درون خانه آدم خوبی نیست و بچه‌ها بالاخره داد زدن و اوقات تلخی او را می‌بینند که بقیه نمی‌بینند، برای همین آقای بهجت می‌گویند خیلی به علما نزدیک

نشوید که بالتان می‌سوزد! لذا اگر آدم ظرفیت نداشته باشد و خیلی به علما نزدیک شود، اذیت می‌شود، حتی در عرفا هم این چیزها هست! معصوم ۱۴ تا بود و تمام شد!

### صحنه خانه را به کلاس درس اخلاق تبدیل نکنید

باید یک طرح و تدبیری کرد که اگر زندگی ایمانی تشکیل می‌دهید خیلی صحنه خانه را به صحنه درس اخلاق تبدیل نکنید. خانه خانه است و باید عادی باشد البته در جاهایی اگر شما را به عنوان عالم ببیند طوری نیست ولی اگر در خانه خیلی بخواهید آدم مثبتی باشید و هی نصیحت بکنید، این خطر بی رغبتی را دارد. البته این که بچه‌های یک عالم قدر یک عالم را ندانند باعث شود که شما بگویید این چه عالمی است که بچه‌هایش قبولش ندارند! او نزدیک است و اشکالات این آدم را هم می‌بیند. بچه بچه است. بچه امام هادی هم جعفر کذاب است. بچه نوح هم آن است! مدل‌های مختلف داشتیم، ولی بالاخره یکی از خطرات و ابتلائات خانه مذهبی این است. اولین توصیه آقای امجد برای ازدواج این است که هی راه نیفتید توی خانه زیارت عاشورا بخوانید! صحنه خانه را تبدیل به این چیزها نباید کرد!

صلوات!

- 
۱. اگر این‌ها را در اختیار بگیرید به یک جمع‌بندی می‌رسید. نکاتی هم که این‌جا گفته می‌شود بستگی به ارتباط شخص با قرآن دارد و شما شاید با متون عربی نتوانید ارتباط برقرار کنید و کمی برایتان سخت باشد.
  ۲. (با دو تأکید: یکی لام و یکی مفعول مطلق برای یکیدوا؛ چون کید احتیاجی به لام ندارد. داریم **فَكِيدُونِي جَمِيعًا ثُمَّ لَا تُنظِرُونِ** (هود: ۵۵) این هم باید می‌بود فیکیدوک و لام برسر کَ برای تأکید است)
  ۳. مثلاً وقتی پدر آقای بهجت در ۶ سالگی بیماری سختی می‌گیرد می‌بیند که موجوداتی دورش می‌آیند و به آنی که داشته قبض روح می‌کرده می‌گویند: برو کنار مگر نمی‌دانی این پدر محمدتقی است. این یعنی اجتناب.